

بحث در موضوعات حقوقی در اموال

حال دادن حق وجود داشته باشد - هر حقیقه مالک در ملک خود دارد صاحب حق انتفاع نیز آنرا دارا است پس میتواند بالمباشره یا بالواسطه مثل اجاره یا شرکت یا مزادعه از آن استفاده نماید نهایت آنکه حق تصرف او تا وقتی است که حق انتفاعش باقی است و با انقضاء آن دیگر حقی بان نخواهد داشت.

(در تکالیف متفع)

۱ - شخصی که در ملکی دارای حق انتفاع است باید استعمال خود را بنا بر آنچه باو اختصاص یافته است تخصیص دهد پس اگر خانه مهیا و آماده برای سکونت باشد صاحب حق انتفاع نمیتواند آنرا محل صنعت قرار دهد و اگر زمین معد برای زراعت است حق ساختمان در آن ندارد.

۲ - صاحب حق انتفاع باید مالی را که از آن منتفع میشود کاملاً نگاهداری کنند و حق ندارد که حفظ و حراست آنرا بمالک محول سازد.

۳ - حق ندارد بنا یا غرض استجار بدون اجازه مالک در زمینی که برای انتفاع دیگری به او تسلیم شده بنماید.

۴ - وقتی مدت انتفاع سرآمد باید مال را بصاحبش رد کند.

۵ - مسؤولیت تلف یا ضرریکه ناشی از تعدی یا تعریض صاحب حق انتفاع است باو توجه خواهد یافت.

(تکلیف مالک عین)

وقتی مالک عین حق انتفاع خود را بدیگری واگذار کرد دیگر جز بخود عین حقی برای او بطوریکه

نوع دیگری از ملکیت نیز وجود دارد و آن عبارت است از حقوق مؤلفین نسبت بتالیفات خود و حقوق مخترعین نسبت بمخترعات خود پس اگر کتابی را دیگری تالیف کرده و منتشر کند احدی حق ندارد آنرا بخود نسبت داده و یا بنام مؤلف بدون رضای او بطبع رساند و همچنین اگر اختراعی کند حق اختراع بخود او اختصاص داشته و دیگری حق ندارد باین عنوان آنرا بفروشد و یا از آن تقلید کند و هر کس باین نوع از ملک تعدی کند مالک حق دارد خسارات خود را از او مطالبه نماید.

(حق انتفاع)

این حق عبارت است از اینکه شخص نسبت بملک غیر حق تمتع داشته و بتواند از آن استفاده نماید مانند حقیقه خود مالک نسبت بعین مال خود دارا است - و آن بر دو قسم است مؤبد و موقت.

حق انتفاع مؤبد بین افراد مردم وجود نداشته بلکه این حق بین دولت و افراد جاری است مثل حق الارض و مرتبیبی که سابقاً بین دولت و افراد جاری بوده باینطور که دولت در مقابل دریافت وجوه و اجناس در هر سال حق انتفاع از املاک خالصه بانان واگذار میکرد و حق انتفاع موقت بین افراد جاری است و مدتش همان مقداری است که در عقد تقرر یافته است و اگر در عقد ذکر مدت نشده باشد بوقت منتفع مدت آن منقضی خواهد شد.

(در حقوق متفع)

حق انتفاع داده نمیشود مگر بشخص یا باشخاصیکه در

۵ - بفسخ عقیدیکه حق انتفاع را ایجاد نموده در صورتیکه مقتضی برای آن موجود باشد .

در ضمان مال موضوع مال حق انتفاع

هرگاه مالیکه حق انتفاع بر آن مترتب است بیکه از حوادث قهری که خارج از اختیار منتفع باشد تلف شود تلف دامن گیر مالک خواهد شد نه منتفع و از طرفی هم صاحب حق انتفاع حق ندارد که از مالک عین بدل آنرا مطالبه نماید زیرا درست است که این شخص با مالک شریک بوده اما شرکت آنان باین نحو بوده است که عین بان یکی تعلق داشته و انتفاع باین یکی و مالی که تلف شده ضرر آن دامن گیر هر دو گشته از او عین و از این منافع را برده است .

مزاحم با استفاده صاحب حق انتفاع باشد ندارد و نباید کاری کند که موجب تعویق و یا تقویت حقی از مستحق انتفاع گردد و اگر دیگری مانع از انتفاع او شود بطوریکه مرجع آن اظهار حق نسبت بمالکیت عین باشد مکلف است در مقام دفاع برآمده از او حمایت کند .

(زوال حق انتفاع)

- حق انتفاع بیکه از اسباب آتیه زائل میشود :
- ۱ - بانقضاء مدتیکه برای انتفاع مقرر گردیده
 - ۲ - بوفات منتفع اگر در عقد برای انتفاع مدت معینی نباشد .
 - ۳ - باسقاط حق از طرف منتفع .
 - ۴ - بتلف موضوع مال حق انتفاع .

در وقف

از تعریفی است که جامع جمیع افراد معرف و مانع از اغیار باشد بر عکس این تعریف مانع از دخول عمری و رقبی و سکنی و حبس نبوده و بر آنها نیز صادق است درحالتی که وقف بر آنها صدق نکرده و شامل آنها نمیشد بنا براین تعریف مزبور از باب ذکر خاصه شیئی است که آنها تعریف لفظی و شرح اسم گویند .

در دروس وقف را بصدقه جاریه تعریف کرده و آن ماخوذ است از این روایت اذ مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلث صدقه جاریه او علم ینتفع به او ولد صالح یتقفر له .

مطابق ماده ۵۶ قانون مدنی وقف واقع میشود بایجاب از طرف واقف بهر لفظی که صراحتاً دلالت بر معنی آن کند و قبول طبقه اول از موقوف علیهم یا قائم مقام

مطابق ماده ۵۵ قانون مدنی وقف عبارت است از اینکه عین مال حبس و منافع آن تسبیل میشود مقصود از حبس عین مال اینست که آنها بحالتی قرار دهند که جز در مواردیکه استثناء شده است قابل نقل و انتقال نباشد و مقصود از تسبیل منافع اباحه منافع است بموقوف علیه .

تعریف فوق متخذ است از تعریفی که برای وقف

در کتب فقه باین عبارت مذکور است : تحبیس الاصل و تسبیل الثمره و شهید در لعمه بجای تسبیل الثمره اطلاق المنفعة تعبیر کرده و این تعبیر در مقابل تحبیس مناسب تر است

بهر حال تعریف مذکور را که موافق است با

حدیث حبس الاصل و سبیل الثمره نمیتوان تعریف حقیقی دانست زیرا تعریف حقیقی که آنها حد تمام گویند عبارت

قانونی آنها در صورتی که محصور باشند مثل وقف بر اولاد و اگر موقوف علیهم غیر محصور یا وقف بر مصالح عامه باشد در اینصورت قبول حاکم شرط است بطوریکه از ماده مزبوره استنباط میشود وقف داخل در ایقاعات نبوده تا به مجرد انشاء واقف حاصل شود بلکه داخل در عقود و وقوع آن موقوف بایجاب و قبول است و ذکر آن در قسمت اموال بمناسبت حالتی است که برای اموال بطور دوام حاصل و غیر قابل زوال است.

الفاظی که در مقام ایجاب و قبول بکار برده میشوند باید صریح در معنی وقف باشد بنا بر این لفظ تحبیس و تسبیل و هرچه از این قبیل باشد مادامیکه مقید بقید دوام و امثال آن نشود دلالت صریحی بر اراده وقف ندارد پس در وقوع وقف لازم نیست که قصد و اراده وقف مستفاد از حاو لفظ باشد بلکه لفظی هم که بانضمام قرینه بر آن دلالت کند در وقوع وقف کافی است.

جمله مذکور در صدر ماده ۵۶ (وقف واقع میشود بایجاب از طرف واقف بهر لفظی که صراحتاً دلالت بر معنی آن کند موهم این است که افعال ولو اینکه صریح در افاده این معنی باشد کافی در وقوع وقف نبوده و وقف بغیر لفظ حاصل نمیشود و لکن از ماده ۱۹۱ قانون مدنی که قصد انشاء را در صورتیکه مقرون بچیزی باشد که دلالت بر قصد کند کافی در تحقق عقد قرار داده بدون اینکه آنرا مقید بخصوص لفظ کرده باشد و همچنین از ماده ۱۹۳ که مصرح است باینکه انشاء معامله ممکن است بوسیله عملی که مبین قصد باشد حاصل گردد و نیز از دقت در مواد دیگر معلوم میشود که مناط اعتبار در نظر مقننین قانون مدنی در باب معاملات بقصد و رضای طرفین بوده نهایت آنکه چون قصد از امور باطنی است مجرد قصد را کافی برای وقوع معاملات ندانسته بلکه آنرا منوط بوجود کاشفی قرار داده خواه کاشف از آن لفظ باشد یا عمل نهایت آنکه چون اغلب افاده مرام و تفهیم و تفهم مقاصد

بواسطه الفاظ صورت میگیرد لذا درباره موارد مثل این مورد تعبیر بلفظ شده والا از تتبع و استقصاء مواد قانون مدنی کاملاً استنباط میشود که قانون مدنی در غیر مورد نکاح و طلاق و اشیاء آنها برای الفاظ موضوعیتی قائل نشده بر بانها زائد بر اندازه کاشفیت قدر و قیمتی نگذاشته و فقط از حیث اینکه الفاظ حاکی از مقاصد بوده موکاشف از قصد و رضای متعاملین است بانها اعتبار داده و در این جهت تفاوتی بین الفاظ و افعال نیست جز اینکه الفاظ اغلب بخودی خود بدون احتیاج بانضمام قرینه مفهم مقصود است و لکن افعال در دلالت بر معانی مقصوده اغلب محتاج بقرائن حالیه و یا مقابله اند و کمتر اتفاق می افتد که عمل طبعاً بدون تردید باشاره و قرائن احوال افاده مرام کند بنا بر این در هر جای از قانون مدنی چه در این مورد چه در سایر موارد که لفظ مخصوص بذکر شده نظر بامتیاز و خصوصیتی است که از حیث کاشفیت و نمایش از قصد متعاقدین در آن موجود است و از این گذشته جهت دیگری در آن ملحوظ نیست.

دلیل بر احتیاج وقف بایجاب و قبول آن است که وقف بمجرد فک ملک نبوده بلکه داخل در تملیک است و تملیک چیزی بتخص دیگر موقوف برضا و قبول او است و بدون قبول تمامیت سبب مشکوک بوده و مقتضای اصل عدم حصول سبب است بنا بر این کلیه لوازم و آثاریکه در عقود معتبر است در وقف نیز جاری است نهایت آنکه اگر موقوف علیه کسی باشد که قبول در حق او ممکن است همان شخص آنرا قبول خواهد نمود اما اگر وقف بر جهت عامه بوده و موقوف علیهم غیر محصور باشند آیا در اینصورت هم قبول شرط است یا نه؟ در مسئله دو قول است و قانون مدنی از قبول با شرایط پیروی کرده و قبول بهده حاکم قرار داده است و بهر حال قبول طبقه او کافی است.

در شرایط وقف

و یا موقوف علیه از بین برود وقف باطل خواهد بود .
و محتمل است در شق ثنایی وارث موقوف علیه قائم مقام او شده و گفته شود که قبض او کافی است و مطابق ماده ۶۰ در قبض فوریت شرط نیست بلکه مادامیکه واقف رجوع از وقف نگرده است هر وقت قبض بدهد وقف تمام میشود .

۱- پس عقد قبل از قبض صحیح بوده نهایت آنکه اندقانی که بسبب عقد حاصل شده متزلزل و استقرار آن موقوف بقبض است بنا براین منافع و نماآت حاصله بین عقد و قبض متعلق بموقوف علیه خواهد بود .

۲- عدم تخصیص منافع بخود - بنا بر این اگر واقف تمام منافع را بخود اختصاص دهد وقف باطل است اگر چه بعد از خود آنرا برای دیگری قرار دهد زیرا براین تقدیر وقف منقطع الاول است و اگر قسمتی از آن را بخود اختصاص دهد وقف بهمین نسبت باطل و مانعی از اثر است اگر شخص در مقام وقف عنوان کلی برادر نظر بگیرد مثل اینکه ملک را بطایفه وقف کنند که خود او هم از آن ضایفه باشد و یا از آنها بشود با آنها سهم خواهد شد زیرا براین تقدیر وقف تابع عنوان کلی بوده و در مرحله انشاء نظری بمصادیق حالی و مالی عنوان کلی که خود هم از آن جمله محسوب است نبوده بهلاوه در نظر عرف که در این قبیل از قضایا متبع و مناط اعتبار است وقف بر نفس صادق نیست تا موجب بطلان و یا حرمان او شود .

ممکن است در وقف انتفاع و استفاده اهل و عیال واقف شرط شود و این شرط منافاتی با وجوب انفاق آنها نخواهد داشت زیرا منتهای مراتب این است که بار رفع احتیاج و کفایت سهم آنان از منافع موقوفه تکلیف بانفاق از واقف ساقط شود .

محمد بروجردی

۱- بتخیر - پس اگر واقف وقف را معلق بشرط یا صفتی کند وقف باطل است مگر اینکه معلق علیه را بوقوع پیوسته و واقف هم عالم بوقوع آن باشد مثل اینکه بگوید وقف کردم اگر امروز جمعه باشد و بدانند که جمعه است و این حکم در غیر وقف از سایر عقود نیز جاری است .

۲- دوام - پس اگر واقف آنرا بمدت معینی معهود نموده و یا آنرا برای کسانی قرار دهد که غالباً متقارض میشوند عمل مزبور شنوان وقف را نداشته بلکه جز محسوب محسوب است و با گذشتن مدت و یا انقراض موقوف علیه وقف باطل میشود و براین تقدیر مال بواقف یا وارثی که حین انقراض موقوف علیه وجود دارد راجع خواهد شد و ممکن است که وارث حین موت را معیار قرار داده و از او تنزل نمود تا مصادف با انقراض شود مثلاً اگر برای متوفی حین فوت برادر ابوینی و برادر ابی بوده سپس برادر ابوینی فوت شود از او فرزندسی باقیمانده باشد در حالی که برادر ابی که بواسطه اجتماع با برادر ابوینی از ارث محروم بوده زنده باشد و در اینحال تقراض حاصل شود در اینصورت اگر وارث حین انقراض مناط اعتبار بوده و نظر بر او باشد وارث برادر ابی است زیرا متوفی اگر حالاً مرده بود ارثش به برادر ابی میرسید اما اگر وارث را وارث حین فوت واقعی قرار داده و از او بدیگران بپردازیم وارث فرزند برادر ابوینی خواهد بود .

شرط خیار فسخ وقف برای خود در مدت معینی و یا بر گشت آن بخود در صورت احتیاج منافی با دوام وقف بوده و موجب بطلان است .

۳- اقباض - تمامیت وقف بقبض است آنهم قبضی که با اجازه واقف تحقق یافته باشد و بدون قبض اگر چه وقف راجع بمصالح عمومی باشد که قبض آن بانظار در امور عامه است وقف تمام نشده و کامل نیست پس اگر واقف قبل از قبضی که مستند بفعل او باشد فوت شود